

شعر انقلاب و نگاه تازه به مفاهیم دینی

مصطفی محدثی خراسانی

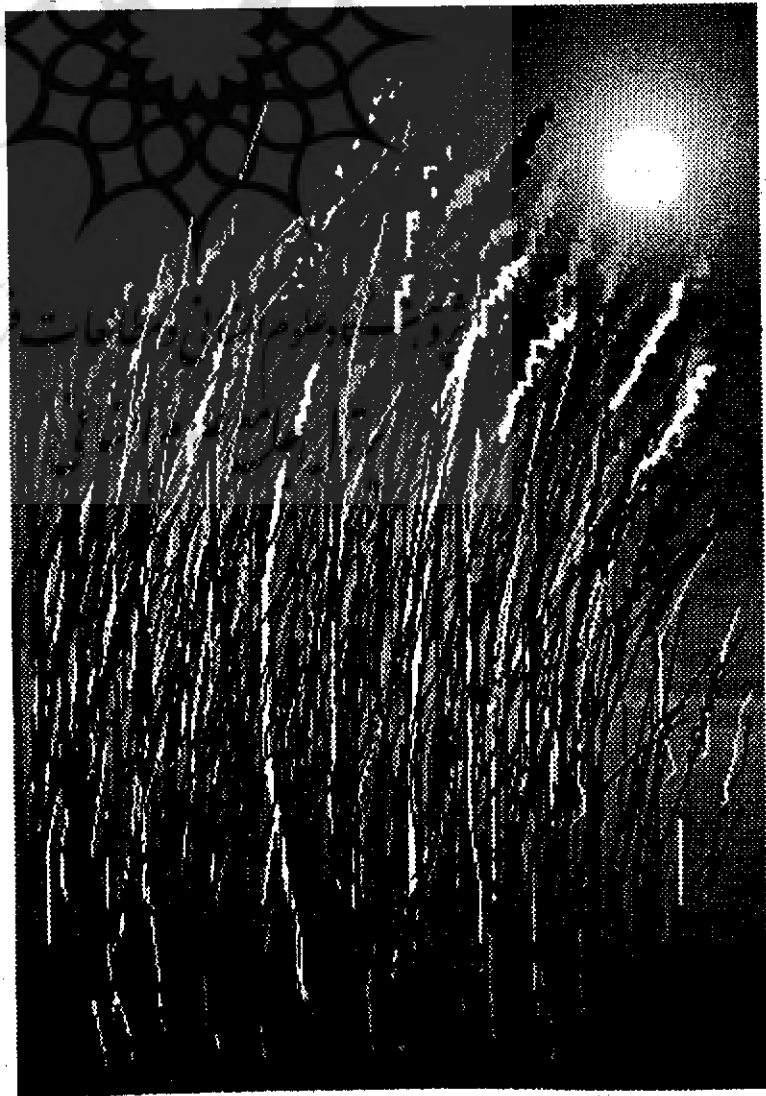
در شعر انقلاب ما با گشوده شدن افقهای تازه‌ای بر روی بسیاری از مضامین که از قبل هم در شعر فارسی مطرح بوده‌اند مواجهیم، در این افقهای تازه گاه به صورتی گسترده‌تر و عمیق‌تر به موضوع نگریسته شده و گاه هم اصلاً شاعر چشمها را شسته و جور دیگری به قضیه نگاه کرده است و این مورد اخیر وقتی اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند که بخش عمده‌ای از موضوعات شعر انقلاب را باورهای دینی و نگرشهای مذهبی تشکیل داده‌اند و می‌دانیم که نگرشهای تازه نسبت به دین و متعلقات آن خارج از حوزه شعر با چه مشکلاتی مواجه است و از چه حساسیتهای فوق‌العاده‌ای برخوردار و از طرفی تا چه پایه ارزشمند است. اینجا است که گاه الهامها و اشراقهای شاعرانه شاعر را به بیان گوشه‌هایی از لایه‌های پنهان هستی می‌کشاند و رمز و رازهایی را بر زبان شعرش جاری می‌کند که قرنهای بحثهای فلسفی از رسیدن به آن عاجزند.

همان گونه که اشاره شد بخش عمده شعر انقلاب با مفاهیمی ربط پیدا می‌کند که در حوزه دین و باورهای مذهبی قرار دارند، دین جان مایه تفکر شاعران و در نتیجه محتوای غالب شعر شد و متقابلاً شعر توانست در پرواز بلند خویش به افقهایی در کهکشان دین و باورهای آن سیر کند که رهاورد آن تصویرهای تازه‌ای از متعلقات دین بود که گاهی برای خود دین‌باوران نیز تازگی داشت و جلوه‌های بدیعی را به نمایش می‌گذاشت. بدین گونه مفاهیم ارزشمند و بلندی چون، جهاد، شهادت، ایثار، انفاق، گذشت، بعثت، عاشورا، امامت، ولایت، غدیر، انتظار، دعا، عدالت و ... در معرض نگاه تازه شاعران انقلاب جلوه‌های متفاوت و تازه‌ای یافتند.

دسته‌بندی و پرداخت به تمامی این عناوین که تمامی آنها نیز ذکر نشد و ممکن است تنها ذکر موضوعات چند صفحه را بگیرد - در حوصله و گنجایش این سطور نیست و برای نشان دادن گوشه‌ای از آنچه مطرح شد به چند موضوع در این نوشته خواهیم پرداخت و ویژگیهای نگاه تازه شاعران انقلاب را به این موضوعات با ذکر شاهد مثالهایی نشان خواهیم داد.

پیش از پرداختن به نخستین موضوع ذکر این نکته لازم به نظر می‌رسد که یکی از عوامل مؤثر دیگری که در به وجود آمدن این نگاه تازه نقش به سزایی داشته است، بیرون آمدن این مضامین از انحصار گروه خاصی از شاعران است که ما آنها را با عنوان مداحان اهل بیت می‌شناسیم که در طول قرنهای مرتب این مضامین را به شکلی کلیشه‌ای و ملال‌آور تکرار کرده‌اند و اصلاً این طور جا افتاده بود که پرداختن به این موضوعات تنها در انحصار این گروه است. در دوران شعر انقلاب شاعران به طور گسترده به این مضامین پرداختند و به طرز چشمگیری محتوای غالب بسیاری از شعرهای سروده شده در این دوران را این مضامین تشکیل دادند.

تمام خاک را گشتم بنه دنیسال صدای تو
بین باقی است روی لحظه‌هایم جای پای تو



اگر کافر اگر مؤمن به دنبال تو می‌گردم
چرا دست از سر من بر نمی‌دارد هوای تو
دلیل خلقت آدم نخواهی رفت از یادم
خدا هم در دل من پر نخواهد کرد جای تو
صدایم از تو خواهد بود اگر برگردی ای موعود
پر از داغ شقایق‌هاست آوازم برای تو
تو را من با تمام انتظارم جست و جو کردم
کدامین جاده امشب می‌گذارد سر به پای تو
نشان خانه‌ات را از تمام شهر پرسنیدم
مگر آن سوتر است از این تمدن روستای تو^(۱)

انتظار

انقلاب اسلامی مفهومی عمیق و ازلی و ابدی از
انتظار را در جانمان ریخت و با درک این مفهوم از
پشت درهای بسته بیرون آمدیم، به این تشخیص
رسیدیم که انتظار به معنای دست روی دست
گذاشتن نیست و اگر ما به سمت مطلوب و
محبوب حرکت نکنیم او به سمت ما نخواهد آمد،
حرکت به سمت او به معنای از جنس او بودن
است، باید برویم تا بیاید.

منجی‌ای که شعر انقلاب منتظر اوست و نوید
آمدنش را می‌دهد، شخصیتی یک بعدی آن گونه که
قبل از این معرفی می‌شد نیست. او تنها به قصد
قتل عام مخالفان و گردن زدن نمی‌آید. او افزون بر
مبارزه با ستمگران، به قصد گسترش رحمت الهی و
برقراری عدالت خواهد آمد. اگر چه در یک دست
آن بزرگ، ذوالفقار مولا می‌درخشد و گردن مستکبران
را خواهد زد و به فتح کوهسار خواهد پرداخت و به
نگاه خیره‌بلنگان به ماه پایان خواهد داد. مقتدایی
است که می‌شود در استقبالش ترانه خواند و تار
نواخت، او یار غمگسار است و رفیق.

فروغ یخس شب انتظار آمدنی است
رفیق آمدنی، غمگسار آمدنی است
بین چگونه قناری ز شوق می‌لرزد
مترس از شب یلدا بهار آمدنی است
به خاک کوچک دیدار آب می‌پاشند
بخوان ترانه، بزین تار، یار آمدنی است
صدای شبهه رخس ظهور می‌آید
خبر دهید به یاران سوار آمدنی است
بس است هر چه پلنگان به ماه خیره شدند
یگانه فاتح این کوهسار آمدنی است^(۲)

یا مهدی فردا

سپید سیاه است

و کودکان مهمان صاعقه و ساطورند
از قهقهه تا مرثیه مرگ است و باروت
پس پرنیان دست تو کجاست؟
کوهی که تو باید از آن پیدا شوی
تنها صدایم را به من باز می‌گرداند
اینجا چندی است که دفها
تو را شیشه می‌کشند^(۳)

خواهی آمد
با دستانی

که مهربانی می‌افشاند

و چشمانی که اینه‌دار صدقاتی است بی‌مرز

و تبسمی که رنگین کمانی است

خواهی آمد

و بازوان حیدریت

شمشیر را

به برهنگی عادت خواهد داد

ذوالفقارت برق از نگاه شیاطین خواهد گرفت

خواهی آمد و دشتها زیر سم اسب سپیدت سبز

بودن را تجربه خواهند کرد

خواهی آمد و آتشفشان خروشت پلیدی را بر بال

توفان خواهد نشانند

و عظوفت میراث آخرین رسول سایبان چشمها

خواهد شد^(۴)

مهدی موعود در شعر انقلاب اگر چه امام است و

منزلتی الهی و پیامبرگونه دارد و وجودی آسمانی اما

□ منجی‌ای که شعر انقلاب

منتظر اوست و نوید آمدنش را

می‌دهد، شخصیتی یک بعدی آن

گونه که پیش از این معرفی شده

نیست. در یک دستش ذوالفقار مولا

می‌درخشد و گردن مستکبران را

خواهد زد و از سویی دیگر به نگاه

خیره‌بلنگان به ماه پایان خواهد

داد. او مقتدایی است که می‌شود در

استقبالش ترانه خواند و تار

نواخت.

در آسمان و برج عاج تخیلات ما باقی نمی‌ماند و
برای اینکه به ما نزدیک شود تا بتواند هدایتمان کند
به زمین خواهد آمد، با ما زندگی خواهد کرد، در
رهگذرها به ما سلام خواهد کرد و پاسخ سلام ما را
خواهد داد، و اینها توصیفاتی است که تصویر
تازه‌ای از امام زمان ارائه می‌دهد، تصویری که قبل
از این و به این شکل کمتر در شعر نشان داده شده
است. نگاه تازه با بیان شفاف و با طراوت روز و
صمیمیت وقتی پیامیزد، غزلهای زیبایی از این دست
را به ارمغان می‌آورد.

دست تو باز می‌کنند پنجره‌های بسته را
هم تو سلام می‌کنی رهگذران خسته را
دوباره پاک کردم و به روی رف گذاشتم
آینسه قدیمی غبار غم نشسته را
پنجره بیقرار تو کوچک در انتظار تو
تسا که کند نثار تو لاله دسته دسته را
شب به سحر رسانده‌ام، دیده به در نشانده‌ام
چشم به راه مانده‌ام جمعه عهد بسته را
این دل صاف کم کمک شده است سطحی از ترک
اه شکسته‌تر مخواه آینه شکسته را^(۵)

گفتیم که برای رسیدن به او باید از او و جنس او
باشیم و جهت حرکتمان به سمت و سوی او باشد و
برای زمینه‌سازی ظهورش اگر لازم باشد تا پای
شهادت به پیش برویم تا شاید دستی به آن آخرین
خم ولایت برسانیم و جرعه‌ای از آن، کام
عطشناکمان را سیراب کند.

بتی که راز جمالش هنوز سر بسته است
به غارت دل سوداییان کمر بسته است
بر آن بهشت مجسم دلی که ره برده است
در مشاهده بر منظر دگر بسته است
زمینه‌ساز ظهورند شاه‌اندان شهید
اگر چه ماتمشان داغ بر جگر بسته است
به یازده خم می‌دست ما اگر نرسید
بده پیاله که یک خم هنوز سر بسته است^(۶)
عاشورا

آی دوزخ سفران گناه دریغ آمده است
سر بلرزید که هفتاد و دو تیغ آمده است
حلق بر نیزه اگر دوخته شد باکی نیست
خیمه در خیمه اگر سوخته شد باکی نیست
خیمه تشنه است، غمی نیست گلاب، آلوده است
سجده بیمار، نه بیمار، شراب آلوده است
شعله‌گر آفسرد، خاکستر ما خواهد رفت
تن اگر خفت به صحرا سر ما خواهد رفت
راه سخت است اگر سر برود نیست شگفت
کاروان با سر رهبر برود نیست شگفت
تن به صحرای عطش سوخته سر بر نیزه
بر نمی‌گردیم زمین دشت مگر بر نیزه
تشنه می‌سوزیم با مشک در این خونین دشت
دست می‌کاریم تا مرد بروید زین دشت^(۷)
انقلاب اسلامی در طول مبارزه‌ای نابرابر شکل
گرفت و به پیروزی رسید، ملتی با دست تهی در

مقابل تمامی قدرتهای شرق و غرب جهان ایستاد و
با مقاومت و پایداری در پیش چشمان حیرت‌زده
قرن به پیروزی رسید. در مراحل بعد از پیروزی
انقلاب نیز ناچار به عرصه نبردهای نابرابر دیگری
کشانده شد که باز هم پیروز از میدان به در آمد و در
تمامی این نبردهای نابرابر الگو و پشتوانه روحی و
ارادی این ملت عاشورا و طنین آسمانی نام حسین
بود. انقلاب در گذر از خطرگاهها و فراز و
فرودهای مسیر خطیر خویش بیشتر از همه مقیم
اردوگاه حسین بود و با حال و هوای عاشورا و
کربلای او محشور.

پیکار علیه ظالمان پیشه ماست
جان در ره دوست دادن اندیشه ماست
هرگز ندهیم تن به ذلت، هرگز
در خون زلال کربلا ریشه ماست^(۸)
عاشورا چون نفخه‌ای در روح تشیع دمیده شد و
ما را به تولدی دوباره رساند و رستاخیز عشق را در
ما برانگیخت.

لب تشنه‌ام از سپیده آبم بدهید
جامی ز زلال افتابم بدهید
من پرسش سوزان حسینم یاران
بسا حنجره عشق جوابم بدهید^(۹)
زمزمه‌ای بر لب شاعران در حال و هوای انقلاب
اسلامی و ارزشهای اصیل آن نشست که بر حرف
حرف آن نسیم عاشورا نوزیده باشد و ملهم از این

روز خدا نباشد، از برجسته‌ترین ویژگیها نگاه تازه شعر انقلاب به عاشورا معطوف شدن نظر شاعران به فلسفه قیام بوده است و حرکت نگاه نافذ آنان از سطح به عمق، آنچه بیش از این به آن پرداخته می‌شد نگاهی بود که فقط مصیبت‌های وارده بر حسین و اصحابش را می‌دید و با به تصویر کشیدن هر چه جانسوزتر آن قصد تأثیر عاطفی بر مخاطب را داشت و به رقت آوردن دل جماعت و احیانا گرفتن اشکی از آنها و این بیشترین انگیزه در شعرهای عاشورایی بود که البته به جای خود لازم و مقدس بود، اما قطعاً کافی نبود تا حدی که اگر به ماندگارترین و معروفترین شعر در زبان فارسی یعنی ترکیب بند محتشم کاشانی که نگاه می‌کنید باز می‌بینید نظر شاعر همین بوده است و افق نگاهش به آن سوتر نرسیده است.

باز این چه شورش است که در خلق عالم است
باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است (۱۰)

حسین در افق شعر انقلاب با قیام عاشورا و انتخاب مرگ سرخ میزان و ملاک و معیاری شد که تا ابد می‌توان حق و باطل را با آن سنجید، حسین با موضع حساسی که در آن برهه از تاریخ اسلام گرفت، مواضع را برای همیشه روشن کرد.

شمشیری که بر گلوی تو آمد

هر چیز و همه چیز را در کاینات
به دوپاره کرد

هر چه در سوی تو

حسینی شد

و دیگر سو یزیدی (۱۱)

حسین در بستر شعر انقلاب از حصار چند واژه و ترکیب محدود و فضای کلیشه‌ای که برای آن ترسیم شده بود بیرون آمد؛ او روح هستی شد و در همه چیز جاری و ساری و متجلی شد، هر چیز که در پی راستی و حقیقت باشد.

تو را باید در راستی دید

و در گیاه

هنگام که می‌رویید

و در آب وقتی می‌نوشاند

و در سنگ چون ایستاده است

و در شمشیر که می‌شکافتد

و در شیر

که می‌خورشد

در شفق که گلگون است

در فلق که خنده خون است

در خواستن، برخاستن

تو را باید در شقایق دید

در گل بویید

تو را باید از خورشید خواست

در سحر جست

از شب شکوفاند

با پدر باشیید

با باد پاشاند

در خوشه‌ها چید

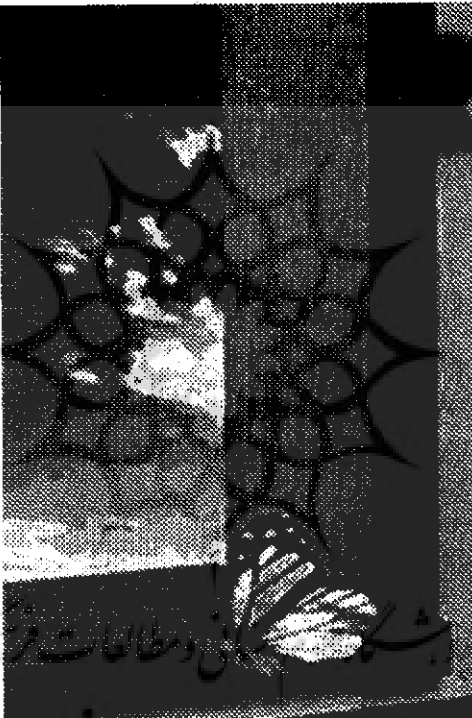
هر کس هرگاه

دست خویش از گریبان حقیقت بیرون آورد

خون تو از سرانگشتانش تراواست (۱۲)

تداوم عاشورا و کربلا و عاشورا بودن تمامی زمانها و کربلا بودن تمامی مکانها از دیگر تذکراتی است که شعر انقلاب لحظه به لحظه بر زبان دارد و ما را به اردوگاه حسین می‌خواند. شعر انقلاب می‌خواهد که ما در بازار شبهه ناک روزگار به تشخیص درستی از حسین و یزید دست یابیم چرا که تاوان خون

□ بخش عمده شعر انقلاب با مفاهیمی ربط پیدا می‌کند که در حوزه دین و باورهای مذهبی قرار دارد. مفاهیم ارزشمند و بلندی چون عاشورا، ولایت، انتظار و



□ مهدی موعود در شعر انقلاب اگرچه امام است و منزلتی الهی دارد، اما در آسمان و برج عاج تخیلات ما باقی نمی‌ماند. به زمین خواهد آمد و با ما زندگی خواهد کرد.

حسین تا قیامت بر ما مانده است که اگر آن روز می‌بودیم هم خدا می‌داند در کدام صف ایستاده بودیم.

دیروزت اگر رو به قتل آوردیم
در پاسخی تو زبان لال آوردیم

امروز به خیمه‌گاه آن دعوت نواب
صد علقمه لیبک زلال آوردیم (۱۳)

روزی که در جام شفق مل کرد خورشید بر خشک چوب نیزه‌ها گل کرد خورشید شید و شفق را چون صدف در آب دیدم خورشید را بر نیزه گویی خواب دیدم خورشید را بر نیزه، آری این چنین است خورشید را بر نیزه دیدن سهمگین است بی‌درد مردم ما خدا بی‌درد مردم نامرد مردم ما خدا نامرد مردم از پا حسین افتاد و ما بر پای بودیم زینب اسیری رفت و ما بر جای بودیم از دست ما بر ریگ صحرا نطع کردند دست علمدار خدا را قطع کردند نوبادگان مصطفی را سر بریدند مرغسان بستان خدا را سر بریدند در برگریز باغ زهرا برگ کردیم زنجیر خاییدیم و صبر مرگ کردیم چون بیوه‌گان ننگ سلامت ماند بر ما تاوان این خون تا قیامت ماند بر ما (۱۴) اشاره به جاودانگی و ماندگاری قیام حسین و تداوم راهی که این قیام فراروی بشریت گشود نیز فصلی است که در بسیاری از شعرهای عاشورایی انقلاب به آن پرداخته شده است.

تو کلاس فشرده تاریخی

کربلای تو

مصاف نیست

منظومه بزرگ هستی است

طواف است (۱۵)

ای که پیچید شبی در دل این کوچه صدایت
یک جهان پنجره بیدار شد از بانگ رهایت
تا قیامت همه جا محشر کبرای تو برپاست
ای شب تار عدم شام غریبان عزایت
از فراسوی ازل تا ابد ای خلق بریده
می‌رود دایره در دایره پژواک صدایت (۱۶)
در شعر قبل از انقلاب از شخصیت‌های چون حضرت زینب کبری (س) که نقش منحصر به فردی در تداوم حماسه حسینی داشتند تصویر کامل ارائه نشده است و بیشتر از این بانوی بزرگ زنی به تصویر کشیده می‌شود که در به در و پریشان از مصیبت جانگداز کربلا با غم سنگین اسارت به جای مانده است.

حال در شعر انقلاب این تصویر دگرگون می‌شود، زینب در اینجا زنی است که اگر چه تمامی آن مصیبت‌ها را تحمل کرده و در خویش هضم نموده است، با این وجود نقشی در قیام حسین به عهده می‌گیرد که ماندن و یا فراموش شدن فلسفه قیام عاشورا بستگی به او دارد که اگر او نمی‌بود کسی به یاد حماسه عاشورا نمی‌افتاد، دادخواهی و عدالت‌طلبی بی‌فریادرس می‌ماند و خلاصه عاشورا به بن بست می‌رسید.

سر نی در نینوا می‌ماند اگر زینب نبود
کربلا در کربلا می‌ماند اگر زینب نبود
چهره سرخ حقیقت بعد از آن توفیها رنگ

پشت ابری از ریامی ماند اگر زینب نبود
ذوالجناح دادخواهی بی سوار و بی لگام
در بیابانها رها می ماند اگر زینب نبود
چشمه فریاد مظلومیت لب تشنگان
در کویر تفته جامی ماند اگر زینب نبود
در عبور از بستر تاریخ، سیل انقلاب
پشت کوه تفته جامی ماند اگر زینب نبود (۱۷)

شراب نور ز خمخانه سحر جوشید
که جام سرخ شقایق ز می لبالب بود
هزار چشمه خورشید از کرانه شب
دمیده از دل مهتاب و چشم کوكب بود
زنی به همت مردی، به مردمی سوگند
پس از حسین سپهدار عشق زینب بود (۱۸)
یکی از کاستیهای شعر عاشورایی قبل از انقلاب
غفلت از پرداختن به یاران اباعبدالله و نقش آفرینان
دیگر حماسه حسینی بود که با طرح و پرداختن به
آنها در بستر شعر انقلاب این کاستی تا حدی جبران
شده است. نمونه هایی که پیرامون شخصیت هایی
چون محسن، قمر بنی هاشم، و حر سروده
شده اند را مرور می کنیم.

آینده آسمان تاریک بود
و تکلیف ابرها را
گیریت هیچ صاعقه
روشن نمی کرد
عمود شب
در گلوی افق فرو می رفت
و حنجره ای
برای فردای رسالت
صیقل می خورد
ستاره ها
یک یک سرخ
سو سو زدند
و با سه شعله
گلوگاه راه شیری شکافت
و آرام آرام
از کارگاه پلکی روشن تراش
سرنوشت مجهول آسمان
آفتابی شد

هنوز
تقدیر کهکشانهای ناملموس
بر مدار
خون دنباله دار تو
احساس می شود (۱۹)

در شعر انقلاب یکی از مضمون سازترین
موضوعها جریان شهادت حضرت عباس است،
عباس در شعر انقلاب رازی رشید است که روزی بر
لب فرات آمده است.

به گونه ماه
نامت زبانه آسمانها بود
و پیمان برادرت
با جیل نور
چون آیه های جهاد
محکم
تو آن راز رشیدی
که روزی فرات
بز لب آورد

و ساعتی بعد
در باران متواتر بولاد
بریده بریده
افشا شدی
و باد تو را
با مشام خیمه گاه
در میان نهاد
و انتظار در بهت کودکانه حرم
طولانی شد
تو آن راز رشیدی
که روزی فرات
بر لب آورد
و کنار درک تو
کوه از کمر شکست (۲۰)

□ عاشورا چون نفخه ای درون
تشیع دمیده شد و ما را به تولدی
دوباره رساند و رستاخیز عشق را
در ما برانگیخت. زمزمه ای بر لب
شاعران در حال و هوای انقلاب
اسلامی و ارزشهای اصیل آن
نشست که بر حرف حرف آن
نسیم عاشورا نوزیده باشد.

زان دست که چون پرنده پیناب افتاد
بسر سطح کرخست اهب تاب افتاد
دست تو چو رود تا ابد جاری شد
زان روی که در حمایت از آب افتاد (۲۱)
□
هر چند ز غربتت گزیند آمده بود
زخمت به روان دردمند آمده بود
گویند که از هیبت دریای دلست
آن روز زبان آب بند آمده بود (۲۲)

□ روزی که به یاد تو به شب می آید
هر لحظه به رنگ تاب و تب می آید
می خوانم و باز تشنه می مساند دل
رازی که تویی کجا به لب می آید (۲۳)

□ داغت اگرچه بر جگر خاک می گذشت
نام تو بر مدارج افلاک می گذشت
مثل عبور عطر گل از کوجه های صبح
یاد تو از برابر ادراک می گذشت
زیر هجوم زخم، نگاه جهان هنوز
محو شجاعتی است که چالاک می گذشت
سیراب چشمه سار خدا بودی و فرات
در حسرت لب تو عطشناک می گذشت

خود را به جام نهادم و بر پرده های اشک
دیدم که آب زخمی و غمناک می گذشت (۲۴)
و این هم دو نمونه برای یار دیگر اباعبدالله حر:
آنک مردی در آستانه تردید ایستاد
وقتی دوباره باز به راه افتاد
هر گام او هزار شهادت بود
آمد
آمد
آمد

تا خیمه گاه وحی
رودی در آستانه دریا
درنگ کرد اجازت را
از پیش از این خویش تبری کرد
پناه یافت و برگشت
میدان تفته منتظرش بود
خدا را

□ حر
نامی سزای صاحب خود بود (۲۵)

□ روزی که ز دریای لبش دُر می رفت
نهر کلماتش از عطشش پر می رفت
یک جوی از آن شط عطش سوز زلال
آهسته به آیساری حسر می رفت (۲۶)
از ذکر نمونه ای دیگر صرف نظر می کنیم و تنها
اشاره می شود که در مضمون عاشورا بیشتر از سایر
مضامین شعر سروده شده و تصاویر بدیع و بکر در
این دایره فراوان تر به چشم می خورد. برای مثال
مجموعه بدیعی از شعرهای عاشورایی سید حسن
حسینی با نام «گنجشک و جبرئیل» که عموماً به
قضیه عاشورا و امام حسین و یارانش پرداخته است
را در اختیار داریم که دو نمونه از اشعار این
مجموعه با عناوین «راز رشید» و «گلوگاه راه
شیری» را با هم مرور کردیم.

غدیر و ولایت

غدیر به عنوان سرچشمه ولایت و محوری ترین
اصل نظام اسلامی و درآمخته شدن و مفهوم پیدا
کردن آن در هاله نام آسمانی مولی الموحدين علی
بن ابیطالب (ع) و مصداق روشن ولایت در عصر
حاضر رهبری علی گونه امام خمینی (ره) در فضای
انقلاب اسلامی، ولایت به عنوان یکی از
اساسی ترین اصول اعتقادی اسلام و تشیع دوباره به
رستاخیز رسید.

در شعر انقلاب ولایت از خلافت تفکیک
می شود. مردم در دست ولی امانتهای خداوندند؛
امانتهایی که ولی این جانشین امام زمان و ناخدای
کشتی اسلام در گردانها چتر حمایت خویش را بر
سر آنها می گستراند و آنها را در مسیر حق هدایت
می کند.

مردم امساتند، امین ایسن طرف تویی
نفس تو مردمند، تویی «من حرف» تویی (۲۷)
ولایت تنها محدود به مسائل مذهبی نمی شود،
مقام ولایت گامی فرورتر از نبوت است، ولی در
منظر شعر انقلاب مشرف بر زمین است.

درشناک چون خدا بر کائنات ایستاده ای
و زمین
گویچه ایست
به بازی

ولایت در این منظر به زندگی است مفهوم می‌بخشد، یاسها را به امید مبدل می‌کند، در رگهای کسالت خون خورشید و بیداری می‌دواند و بدون ولایت رودها به جای دریا راهی مرداب خواهند شد.

مردم با یاس
عکس یادگاری می‌گرفتند
و با مرداب
هزار خاطره داشتند
رهایی ناپذیر
تو آمدی
ساده‌تر از بهار
مثل تلاوت آیه‌های قیامت
با بعتی عظیم در پی
و ما از خویشتن پرسیدیم
زیستن یعنی چه؟ (۲۹)

اما طیفی است گسترده و چند بعدی که اگر خون منافقان از لبه شمشیرش در حال چکیدن است در همان حال پای درد دل یتیمان می‌نشیند و با آنان همنوایی می‌کند ولی مجموعه‌ایست از قهر و مهر، خوف و رجا.

خدا را
اگر از شمشیرت هنوز خون منافق می‌چکد
با گریه یتیمکان کوفه
همنوا باش
شگرفی تو
عقل را دیوانه می‌کند
و منطق را به خودسوزی وا می‌دارد (۳۰)

مفهوم ولایت را نمی‌توانیم محدود به آنچه تاکنون فهمیده‌ایم بدانیم، قرن‌ها باید بگذرد تا به گوشه‌های دیگری از این عظمت وقوف یابیم.
این را فرشته‌ها حتی می‌دانند
که نیمی از تو هنوز

نامکشوف مانده است
از خلاء نامعلوم‌تری
دستهایی که با نیت مکاشفه
در تو سفر کردند

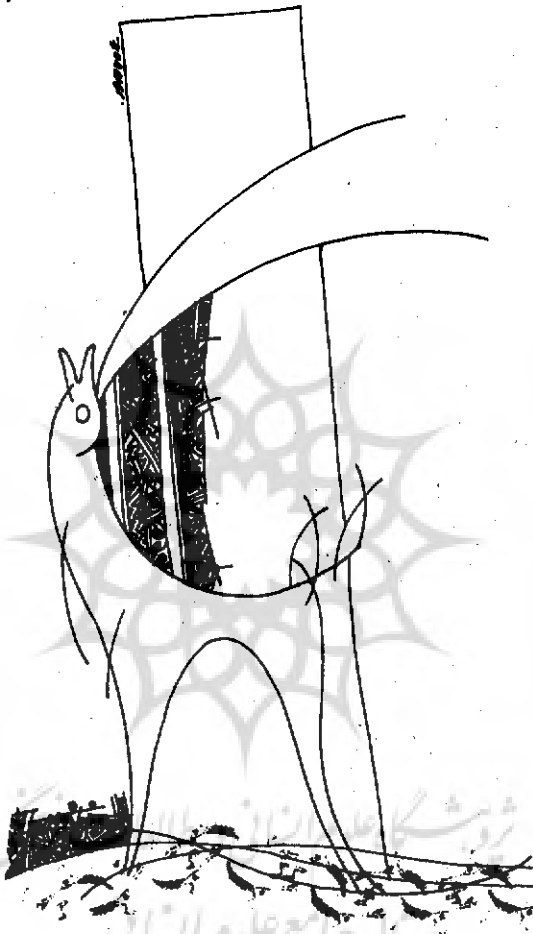
حیران در شیب جمجمه ایستادند (۳۱)

و یکی دیگر از ویژگیهای مهم ولایت در شعر انقلاب که اصل انقلاب اسلامی و وقوع آن تا حد زیادی مدیون این ویژگی است، باب اجتهاد است و به تناسب زمان و مکان سخن گفتن و هدایت کردن ولی.

تو در عرش خدا آوازه‌داری
بهاری، لطف بی‌اندازه داری
چو قرآنی که قالب می‌گشایی
همیشه حرف‌های تازه داری (۳۲)

هلا روز و شب فانی چشم تو
دل‌م شد چراغانی چشم تو
به مهمان شراب عطش می‌دهد
شگفت است مهمانی چشم تو

□ ولایت در شعر انقلاب به زندگی امت مفهوم می‌بخشد، یاسها را به امید مبدل می‌کند، در رگهای کسالت، خون خورشید و بیداری می‌دواند و بدون ولایت رودها به جای دریا راهی مرداب خواهند شد.



پر از مشوئهای زندانه است
شب شعر عرفانی چشم تو
شفا می‌دهد آشکارا به دل
اشارات پنهانی چشم تو
هلا توشه راه دریا دلان
مفاهیم نوفانی چشم تو
مرا جذب آیین آینه کرد
گرامات نورانی چشم تو
از این پس مرید نگاه توام
به آیات قرآنی چشم تو (۳۳)

بی‌نوشت:

- ۱- یوسفعلی میرشکاک، حرفی از جنس زمان، قو، ۱۳۷۶، ص ۹۲
- ۲- مرتضی امیری اسفندقه.
- ۳- محمد حسین جعفریان، گزیده ادبیات معاصر شماره ۱۲، نیستان، ۱۳۷۸، ص ۴۹.
- ۴- میرهاشم میری، ترانه‌های انتظار، برگ، ۱۳۶۸، ص ۸۲.
- ۵- ثابت محمودی، (سهیل).
- ۶- قادر طهماسبی، حرفی از جنس زمان، قو، ۱۳۷۶.
- ۷- محمد کاظم کاظمی، پیاده آمده بودم، حوزه هنری، ۱۳۷۱، ص ۴۶.
- ۸- محمد رضا سهرابی‌نژاد، شعر امروز، الهدی، ۱۳۷۲، ص ۲۴۷.
- ۹- سید حسن حسینی، رباعی امروز، برگ، ۱۳۶۸، ص ۱۰۷.
- ۱۰- مطلع ترکیب بند محتشم کاشانی.
- ۱۱- علی موسوی گرمارودی، حرفی از جنس زمان، قو، ۱۳۷۶.
- ۱۲- همان.
- ۱۳- سید حسن حسینی، شعر امروز، الهدی، ۱۳۷۲، ص ۲۴۱.
- ۱۴- علی معلم دامغانی، رجعت سرخ ستاره، حوزه هنری.
- ۱۵- علی موسوی گرمارودی، حرفی از جنس زمان، قو، ۱۳۷۶.
- ۱۶- محمد رضا محمدی نیکو، حرفی از جنس زمان، قو، ۱۳۷۶.
- ۱۷- قادر طهماسبی، روزنه، ضریح آفتاب، ۱۳۷۴، ص ۱۲۶.
- ۱۸- مشفق کاشانی، گزیده ادبیات معاصر، شماره ۱۴، نیستان، ۱۳۷۸، ص ۴۸.
- ۱۹- سید حسن حسینی، گنجشک و جیریل، افق، ۱۳۷۱.
- ۲۰- همان.
- ۲۱- سلمان هراتی، رباعی امروز، برگ، ۱۳۶۸، ص ۵۶.
- ۲۲- سید حسن حسینی، رباعی امروز، برگ، ۱۳۶۸، ص ۹۴.
- ۲۳- محمود سنجری، گزیده ادبیات معاصر شماره ۱۳، نیستان، ۱۳۷۸، ص ۱۰۰.
- ۲۴- همان، ص ۲۴.
- ۲۵- مجید نظافت، ناگاه شعرهای متبسم را باد می‌برد، دفتر ادبیات مقاومت حوزه هنری.
- ۲۶- حسن حسینی، شعر امروز، الهدی، ۱۳۷۲، ص ۲۴۱.
- ۲۷- علی معلم دامغانی، ای از تبار مردمی و مهر، حوزه هنری، ۱۳۷۲، ص ۶۲.
- ۲۸- علی موسوی گرمارودی، دستچین.
- ۲۹- سلمان هراتی، از آسمان سبز، حوزه هنری، ۱۳۶۸.
- ۳۰- علی موسوی گرمارودی، دستچین.
- ۳۱- سلمان هراتی، آسمان سبز، حوزه هنری، ۱۳۶۸.
- ۳۲- سید عبدالله حسینی، ضریح آفتاب، حوزه هنری، ۱۳۶۸.
- ۳۳- سید حسن حسینی، حرفی از جنس زمان، قو، ۱۳۷۶.

